

در ضرورت فراگذشتن از ترجمه

مترجمان متون فلسفی نیز به یک معنا ابزارسازان ارجمند فرهنگ و فلسفه به شمار می‌روند، چراکه هیچ فرساختی، خواه تمدنی، خواه فرهنگی، بدون «ابزار دقیق» تحقق نمی‌پذیرد.



مترجمان متون فلسفی نیز به یک معنا ابزارسازان ارجمند فرهنگ و فلسفه به شمار می‌روند، چراکه هیچ فرساختی، خواه تمدنی، خواه فرهنگی، بدون «ابزار دقیق» تحقق نمی‌پذیرد.

به گزارش خبرنگار مهر، حامد صفاریان پژوهشگر و مؤلف فلسفه در یادداشتی با عنوان «در ضرورت فراگذشتن از ترجمه»، به چگونگی ترجمه آثار فلسفی خصوصاً ترجمه آثار هگل به زبان فارسی پرداخته است:

با انتشار یافتن ترجمه جدیدی از «پدیدارشناسی روح» هگل، پرونده ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی را می‌توان بار دیگر مفتوح نمود و مورد تأمل قرار داد. من -از آنجا که این ترجمه اخیر را هنوز ندیده‌ام- نمی‌توانم شخصاً قضاوتی نهایی درباره کیفیت جزئیات آن داشته باشم؛ با این حال، با شناختی که از کار مترجمان دارم -به رغم برخی اختلاف نظرهایی که شاید با مترجمان در نفس این کار، یعنی ترجمه، جایگاه و غایت آن در نزد ما، و همچنین با روش انجام آن، داشته باشم- (تا اطلاع ثانوی) اطمینان دارم که این ترجمه در مقام مقایسه با ترجمه‌های بعضاً بسیار بد و نامطلوب پیشین از همین اثر، باید قابل استفاده‌ترین ترجمه برای پژوهندگان متن هگل در زبان فارسی باشد.

بدین ترتیب مترجمان این ترجمه اخیر ابزاری دقیق‌تر از ابزارهای پیشین در اختیار پژوهندگان جدی فلسفه هگل در زبان فارسی قرار داده‌اند و ارجمندی این کار سترگ ایشان از این نظر خدشه‌ناپذیر است. به همان سان که عدسی تراشان هلندی تلسکوپ را برای گالیله ساختند و در توسعه آن بدو یاری رسانیدند تا انقلاب علمی روزگار خود را پی‌ریزد، مترجمان متون فلسفی نیز به یک معنا ابزارسازان ارجمند فرهنگ و فلسفه به شمار می‌روند، چراکه هیچ فرساختی، خواه تمدنی، خواه فرهنگی، بدون «ابزار دقیق» تحقق نمی‌پذیرد، و فلسفه نیز از این امر مستثنی نیست. ترجمه دقیق و درخور متون فلسفی از این نظر در حکم ساختن یکی از ابزارهای از آن خود کردن هیئات خرد محقق شده و به منصفه ظهور رسیده در فرساخت‌ها و زبان‌های دیگر است.

با این حال هگل در نخستین بند از مقدمه پدیدارشناسی روح متذکر می‌شود که هر ابزاری که برای فراچنگ آوردن امری بکار گرفته شود لاجرم تغییری در نفس الامر پدید می‌آورد که دسترسی بدان را، چنان که فی حدّ نفسه هست، ناممکن می‌سازد، و در نهایت این تردید را در قالب این پرسش درمی‌افکنند که اساساً در کار شناخت نفس الامر، استفاده از ابزار چنان‌که واسطه خود تا چه اندازه موجه تواند بود؟ این تردیدی است که ای بسا در متون هگل بیش از هر متن دیگر مصداق داشته باشد؛ متونی که گویی به تمامی تن به هیچ ابزاری نمی‌دهند و به ذرات بنیادینی می‌مانند که در نظریه هایزنبرگ هیچ گاه نمی‌توان هم هنگام خصوصیات مکمل آن‌ها در تمامیت شان، هرچند با دراختیارداشتن ابزارهایی بی‌نهایت دقیق، اندازه‌گیری نمود. با این اوصاف آیا اساساً می‌توان در این جا از «خود متن» سخن به میان آورد؟

اگر بخواهیم به این پرسش پاسخی منطبق با منطقی که خود فلسفه هگل کوششی برای تبیین و تصریح آن به شمار می‌رود ارائه دهیم، در خواهیم یافت که پاسخ «آری» است؛ و اصلاً به ضرورت جز «آری» نمی‌تواند بود. اینکه چگونه چنین چیزی ممکن است در گنجایش این یادداشت نیست. اما به اجمال همین اندازه می‌توان گفت که: ما وقتی به خود متن دست خواهیم یافت که بتوانیم آن را از آن خود کرده باشیم، یعنی از «خود» بی‌واسطه خود آغاز کنیم و از راه نفی آن، از خلال «غیر»، یعنی از خلال همان متنی که تصور می‌کردیم اصلاً خودی ندارد و یا اگر هم خودی داشته باشد هیچ گاه نمی‌توان به تمامی بدان دست یافت - یعنی همان رویکرد مترجمان-، «خود» را بجوییم و بازبایم؛ خودی که دیگر نه آن خود بی‌واسطه نخست در تضاد با غیر، یا خود دست‌نیافتنی متن در تضاد با خود ما، بلکه خودی است که غیر را در خود حفظ و رفع، یعنی از آن خود کرده است و از این راه از خلال آن غیر به نزد خود بازگشته است، البته طی این راه مستلزم فراگذشتن از ترجمه چنان‌که ترجمه و قدم گذاشتن در راه «فلسفه» است.